

A Critique of the Epistemological Foundations of Digital Humanities from the Perspective of Islamic Epistemology

Ali Saghiri¹ 

1. PhD Candidate in Philosophy and Islamic Theology, Islamic Azad University, Gorgan
Branch: alisaghiri0911@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received:

16 April 2025

Received in revised form:

20 June 2025

Accepted:

03 July 2025

Available online:

10 March 2026

Keywords:

Digital Humanities,
Islamic Epistemology,
Presential Knowledge,
Transcendent Theosophy,
Philosophical Critique,
Knowledge Localization.

ABSTRACT

Digital humanities, as an emerging field at the intersection of modern technologies and humanistic studies, is rapidly expanding and gradually establishing itself as an independent epistemic discourse. This discourse is grounded in epistemological presuppositions largely derived from the positivist, instrumentalist, and data-driven traditions of modern Western thought. Assumptions such as the primacy of data over meaning, the neutrality of tools, and the possibility of digitally modeling human cognitive structures lie at the core of its theoretical framework. However, a fundamental question arises as to the extent to which these foundations can be generalized to other epistemic systems, such as Islamic epistemology.

Employing an analytical-comparative method and drawing on sources from Islamic philosophy - particularly within the framework of Sadrian Transcendent Theosophy - this article critically examines the epistemological foundations of digital humanities. Within this framework, knowledge is understood not as data-based representation, but as the existential and presential realization of the relationship between the knower and the known. Principles such as presential knowledge, the agency of the soul, the unity of knowledge and the knower, and the ontological gradations of cognition stand in fundamental tension with the foundations of digital humanities.

The findings indicate that, in its current state, digital humanities suffers from serious epistemological deficiencies in its understanding of the nature of knowledge, the role of the subject, and the validity of meaning. Without a critical reassessment of these foundations, it cannot be effectively employed or indigenized within the Islamic intellectual tradition. In addition to critiquing existing assumptions, this article proposes new horizons for reconstructing digital humanities on the basis of Islamic epistemology and within the framework of Islamic humanities in a digital context.

Cite this article: Saghiri, A. (2025). A Critique of the Epistemological Foundations of Digital Humanities from the Perspective of Islamic Epistemology. *Digital Islamic Studies and Humanities*, 1 (2), 121-146. <https://doi.org/10.22034/disah.2026.2083257.1062>



© The Author(s). **Publisher:** Research Center for Digital Islamic Studies and Humanities (RCDISAH).

DOI: <https://doi.org/10.22034/disah.2026.2083257.1062>

نقد بنیان‌های ایستمولوژیک علوم انسانی دیجیتال از منظر

معرفت‌شناسی اسلامی

علی صغیری^۲

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اسلامی واحد گرگان، ایران، رایانامه: alisaghiry0911@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۰

کلیدواژه‌ها:

علوم انسانی دیجیتال،

معرفت‌شناسی اسلامی،

علم حضوری،

حکمت متعالیه،

نقد فلسفی،

بومی‌سازی معرفت.

علوم انسانی دیجیتال به‌عنوان شاخه‌ای نوظهور در تعامل میان فناوری‌های نوین و مطالعات انسانی، با سرعت چشمگیری در حال گسترش است و به تدریج در حال تثبیت خود به‌مثابه یک گفتمان معرفتی مستقل است. این گفتمان بر پایه پیش‌فرض‌هایی معرفت‌شناختی بنا شده که عمدتاً برگرفته از سنت پوزیتیویستی، ابزارگرایانه و داده‌محور غرب مدرن هستند. پیش‌فرض‌هایی نظیر تقدم داده بر معنا، بی‌طرفی ابزار، و امکان مدل‌سازی دیجیتال از ساختارهای شناختی انسان، در مرکز دستگاه نظری این حوزه قرار دارند. با این حال، پرسش اساسی آن است که این بنیان‌ها تا چه میزان قابل تعمیم به دیگر دستگاه‌های معرفتی، همچون معرفت‌شناسی اسلامی، هستند؟ مقاله حاضر با روش تحلیلی - تطبیقی و با رجوع به منابع فلسفه اسلامی - به‌ویژه در چارچوب حکمت متعالیه صدرایی - به بررسی انتقادی بنیان‌های ایستمولوژیک علوم انسانی دیجیتال می‌پردازد. در این چارچوب، علم نه بازنمایی داده‌محور، بلکه تحقق وجودی و حضوری نسبت میان عالم و معلوم تلقی می‌شود. اصولی چون علم حضوری، فاعلیت نفس، وحدت علم و عالم، و مراتب وجودی ادراک، با مبانی علوم انسانی دیجیتال در تعارض بنیادین‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که علوم انسانی دیجیتال در وضعیت کنونی، از حیث معرفت‌شناسی، دچار کاستی‌هایی جدی در درک چیستی علم، نقش فاعل و اعتبار معناست؛ و بدون بازنگری در این مبانی، نمی‌توان آن را در منظومه فکری اسلامی به‌کار گرفت یا بومی‌سازی کرد. این مقاله ضمن نقد مبانی موجود، افق‌هایی برای بازساخت علوم انسانی دیجیتال بر پایه معرفت‌شناسی اسلامی و در قالب علوم انسانی اسلامی در بستر دیجیتال پیشنهاد می‌کند.

استناد: صغیری، علی (۱۴۰۴). نقد بنیان‌های ایستمولوژیک علوم انسانی دیجیتال از منظر معرفت‌شناسی اسلامی. *علوم انسانی و اسلامی دیجیتال*، ۱(۲)، ۱۲۱-۱۴۶. <https://doi.org/10.22034/disah.2026.2083257.1062>

انسانی و اسلامی دیجیتال، ۱(۲)، ۱۲۱-۱۴۶. <https://doi.org/10.22034/disah.2026.2083257.1062>



ناشر: پژوهشگاه علوم اسلامی و انسانی دیجیتال (مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور). © نویسندگان.

مقدمه

در دهه‌های اخیر، علوم انسانی با پدیده‌ای نوظهور به نام «علوم انسانی دیجیتال» مواجه شده است؛ حوزه‌ای میان‌رشته‌ای که با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، کلان‌داده‌ها، هوش مصنوعی و روش‌های محاسباتی، به تحلیل متون، داده‌های فرهنگی و پدیدارهای انسانی می‌پردازد. این شاخه نوپدید، گرچه در ابتدا به‌عنوان ابزاری در خدمت پژوهشگران علوم انسانی تعریف می‌شد، اما به تدریج خود به رویکردی مستقل بدل شد که بر معرفت‌شناسی خاصی مبتنی است؛ معرفت‌شناسی‌ای که ریشه در سنت‌های فلسفی غربی دارد و عمدتاً بر پایه تجربه‌گرایی، اثبات‌گرایی داده‌محور و زبان‌محوری استوار است.

با این حال، علوم انسانی دیجیتال علی‌رغم نوآوری‌های فناورانه، غالباً از تبیین فلسفی مبانی خود غافل بوده و نسبت خود را با مفاهیم بنیادینی چون معنا، فاعلیت، حقیقت و شناخت روشن نساخته است. این خلأ زمانی پررنگ‌تر می‌شود که این شاخه در بستر فرهنگ‌ها و نظام‌های فکری متفاوت، به‌ویژه در تمدن اسلامی، به کار گرفته می‌شود. چرا که فلسفه اسلامی، به‌ویژه در سنت حکمت متعالیه، بنیان‌های معرفت‌شناختی متفاوتی ارائه می‌دهد که با پیش‌فرض‌های معرفتی علوم انسانی دیجیتال در تعارض یا دست‌کم در تفاوت بنیادین قرار دارد.

از منظر فلسفه اسلامی، شناخت صرفاً به‌معنای پردازش داده‌ها و بازنمایی ذهنی نیست، بلکه فرآیندی وجودی و حضوری است که در آن فاعل شناسا با متعلق شناخت نوعی اتحاد وجودی می‌یابد. در این رویکرد، علم حضوری، نقش فعال نفس انسانی، و شهود حقیقت، از ارکان شناخت به‌شمار می‌روند؛ اموری که در ساختار علوم انسانی دیجیتال یا غایب‌اند یا به حاشیه رانده شده‌اند. بنابراین، بررسی و نقد مبانی اپیستمولوژیک این علوم در پرتو معرفت‌شناسی اسلامی، ضرورتی علمی و نظری محسوب می‌شود.

موضوع علوم انسانی دیجیتال به‌عنوان حوزه‌ای نوپدید در ادبیات علمی جهان، عمدتاً در دو دهه اخیر به‌طور جدی مطرح شده و در این مدت، پژوهش‌های متعددی به تبیین روش‌شناسی، ابزارها و کارکردهای آن در مطالعات تاریخی، ادبی، جامعه‌شناختی و فرهنگی اختصاص یافته‌اند. با این حال، بررسی مبانی فلسفی و معرفت‌شناختی این حوزه کمتر مورد توجه قرار گرفته و به‌ویژه در فضای علمی اسلامی، این بحث هنوز در آغاز راه است.

در سطح جهانی، برخی پژوهشگران همچون Johanna, Matthew Kirschenbaum و Tara McPherson و Drucker به پرسش‌های نظری درباره ماهیت علوم انسانی دیجیتال، امکان‌سنجی تفکیک میان ابزار و معرفت، و نقد داده‌محوری پرداخته‌اند. در مقاله‌هایی نظیر *What Is Digital Humanities and What's It Doing in English Departments? Humanities Approaches to Graphical Display* (Kirschenbaum, 2010) و *(Drucker, 2011)*، نویسندگان به نقد رویکرد پوزیتیویستی رایج در علوم انسانی دیجیتال و ضرورت توجه به معنا، زمینه و فاعل انسانی در تفسیر داده‌ها تأکید کرده‌اند. با این وجود، این نقدها اغلب در چارچوب سنت‌های فلسفی پست‌مدرن و پدیدارشناسانه غربی باقی مانده‌اند و نسبت روشنی با دستگاه‌های معرفتی بدیل مانند معرفت‌شناسی اسلامی برقرار نمی‌کنند.

در فضای بومی و اسلامی، پژوهش‌هایی محدود به بررسی نسبت علوم انسانی با فناوری دیجیتال و امکان اسلامی‌سازی علوم انسانی دیجیتال پرداخته‌اند. برای نمونه، برخی مقالات در نشریاتی مانند فصلنامه مطالعات تمدنی اسلامی یا پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، به ضرورت بازبینی مبانی نظری علوم انسانی با رویکرد اسلامی اشاره کرده‌اند. با این حال، غالب این آثار، بیشتر جنبه کلی یا کارکردی دارند و تمرکز مشخصی بر نقد مبانی اپیستمولوژیک علوم انسانی دیجیتال از منظر معرفت‌شناسی اسلامی نداشته‌اند.

از جمله پژوهش‌هایی که به‌طور ضمنی به مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی پرداخته‌اند، می‌توان به آثار آیت‌الله مصباح یزدی در باب معرفت‌شناسی اسلامی و تمایز علم حضوری و حصولی اشاره کرد. همچنین آثار معاصرانی مانند غلامرضا فیاضی، حسن معلمی و احمد واعظی در حوزه فلسفه معرفت اسلامی، ظرفیت‌های نظری مهمی برای نقد پیش‌فرض‌های علوم انسانی مدرن و دیجیتال فراهم می‌سازد، هرچند هنوز به‌طور مستقیم به نقد ساختارهای معرفتی علوم انسانی دیجیتال نپرداخته‌اند.

در مجموع، بررسی پیشینه نشان می‌دهد که اگرچه اشارات و مباحثی درباره فلسفه علوم انسانی دیجیتال یا نسبت آن با دین و فرهنگ اسلامی صورت گرفته، اما پژوهشی که به‌طور مستقیم و نظام‌مند، بنیان‌های اپیستمولوژیک علوم انسانی دیجیتال را از منظر معرفت‌شناسی اسلامی - به‌ویژه مبتنی بر حکمت متعالیه و نظریه علم حضوری - نقد کند، هنوز مغفول مانده است. این مقاله تلاش دارد تا با پر کردن این خلأ، گامی در جهت تولید ادبیات نظری بومی و بازاندیشی فلسفی در نسبت میان تکنولوژی، معرفت و انسان در عصر دیجیتال بردارد.

هدف این مقاله، نقد پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی حاکم بر علوم انسانی دیجیتال با تکیه بر مبانی معرفت‌شناسی اسلامی است. در این راستا، ابتدا به بررسی مفاهیم و مبانی علوم انسانی دیجیتال پرداخته شده، سپس با تکیه بر مباحثی چون علم حضوری، اتحاد عالم و معلوم، و نقش نفس ناطقه در فرآیند شناخت، به تحلیل و نقد این پیش‌فرض‌ها پرداخته می‌شود.

روش پژوهش در این مقاله تحلیلی-تطبیقی است و با بهره‌گیری از منابع معرفت‌شناسی غربی و حکمت اسلامی، به مقایسه و ارزیابی نقادانه بنیان‌های معرفتی در دو سنت فکری پرداخته می‌شود. نتیجه این تحلیل می‌تواند راه را برای بازاندیشی در علوم انسانی دیجیتال از منظر اسلامی و ارائه الگویی بدیل برای آینده این علوم هموار سازد.

نوآوری این مقاله در دو محور اصلی قابل تبیین است:

در حالی که بیشتر نقدهای وارد بر علوم انسانی دیجیتال در فضای آکادمیک جهانی، از دل سنت‌های فلسفی مدرن یا پست‌مدرن غربی مانند پدیدارشناسی، هرمنوتیک و پسااستعمارگرایی صورت می‌گیرد، این مقاله با بهره‌گیری از معرفت‌شناسی اسلامی - به‌ویژه نظریه‌های مبتنی بر علم حضوری، اتحاد عالم و معلوم، و فاعلیت نفس ناطقه در حکمت متعالیه - رویکردی کاملاً بدیل و کمتر پرداخته شده را در نقد بنیان‌های این حوزه عرضه می‌کند. این حرکت از تکرار دیدگاه‌های انتقادی رایج فراتر رفته و بر دستگاه فلسفی مستقلی تکیه دارد که ظرفیت‌های مهمی برای بازاندیشی در چیستی علم، معنا و انسان دارد.

مقاله حاضر تنها به نقد محدود نمی‌ماند، بلکه تلاش می‌کند افق‌هایی را برای بازنگری معرفت‌شناسی حاکم بر علوم انسانی دیجیتال و ارائه طرحی بدیل بر پایه حکمت اسلامی بگشاید. این جهت‌گیری نوآورانه، می‌تواند نقطه عزیمت مهمی برای تولید نظریه در زمینه «علوم انسانی اسلامی در بستر دیجیتال» فراهم کند؛ حوزه‌ای که هنوز در ادبیات نظری بومی مهجور و در حال شکل‌گیری است.

از این رو، نوآوری مقاله نه تنها در طرح پرسشی تازه، بلکه در بهره‌گیری از چارچوبی نظری متفاوت و گشودن راهی برای تکوین گفتمانی تازه در حوزه فلسفه علم و تکنولوژی در تمدن اسلامی است.

الف. مفاهیم بنیادین

بررسی انتقادی علوم انسانی دیجیتال مستلزم واکاوی دقیق مفاهیم محوری و پیش فرض‌های نظری آن است. در این میان، روشن‌سازی اصطلاحاتی همچون «علوم انسانی دیجیتال»، «ابزار دیجیتال» و «داده‌محوری» نقش مهمی در تبیین ساختار معرفتی این حوزه ایفا می‌کند. علوم انسانی دیجیتال صرفاً یک روش نوین نیست، بلکه گفتمانی معرفتی است که با خود مجموعه‌ای از بنیان‌های فلسفی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی به همراه دارد. در این بخش، با تمرکز بر خاستگاه، اهداف، روش‌ها و جایگاه ابزارهای دیجیتال در این قلمرو، به تحلیل ساختار مفهومی آن خواهیم پرداخت تا زمینه برای نقد معرفت‌شناسانه آن از منظر فلسفه اسلامی فراهم شود.

۱. تعریف و ماهیت علوم انسانی دیجیتال

علوم انسانی دیجیتال^۱ حوزه‌ای میان‌رشته‌ای است که به بهره‌گیری نظام‌مند از ابزارها و روش‌های محاسباتی برای تحلیل، تفسیر و ارائه‌ی داده‌های علوم انسانی می‌پردازد. این حوزه در دهه‌های پایانی قرن بیستم، در تقاطع فناوری اطلاعات، زبان‌شناسی رایانشی و مطالعات فرهنگی و تاریخی شکل گرفت و امروزه به یکی از جریان‌های پرنفوذ در پژوهش‌های انسانی تبدیل شده است (Berry, 2012: p. 3).

خاستگاه علوم انسانی دیجیتال را می‌توان در تلاش برای دیجیتال‌سازی منابع انسانی، تحلیل کمی متون، و استفاده از فناوری برای بسط افق‌های مطالعات سنتی جست‌وجو کرد. نخستین کاربردهای آن در پروژه‌هایی نظیر پروژه‌های نمایه‌سازی متن مقدس یا بایگانی‌های دیجیتال شکل گرفت (Schreibman, Siemens & Unsworth, 2004)، اما به تدریج روش‌های پیچیده‌تری چون تحلیل شبکه‌ای، کلان‌داده، داده‌کاوی^۲ متن‌کاوی^۳ و مدل‌سازی موضوعی^۴ وارد این حوزه شد.

-
1. Digital Humanities.
 2. Data Mining.
 3. Text Mining.
 4. Topic Modeling.

هدف اصلی علوم انسانی دیجیتال، بازاندیشی در روش‌های کلاسیک علوم انسانی با کمک ابزارهای دیجیتال، و خلق امکان‌هایی تازه برای خوانش متون، تحلیل داده‌ها، و شبیه‌سازی پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی است (Kirschenbaum, 2010). در این راستا، روش‌هایی چون تحلیل محتوای رایانه‌ای، زبان‌شناسی رایانشی، و تصویربرداری شناختی از مغز نیز به‌کار گرفته می‌شود. ابزارهای دیجیتال در این حوزه تنها ابزار کمکی محسوب نمی‌شوند، بلکه در بسیاری موارد به‌عنوان بخشی از فرآیند معرفت‌زایی و تحلیل تلقی می‌شوند. به‌عنوان نمونه، استفاده از الگوریتم‌های تحلیل معنایی یا یادگیری ماشینی در مطالعه‌ی سبک‌شناسی ادبی یا تحلیل گفتمان، نشان‌دهنده‌ی تأثیر ساختاری ابزار در تولید معناست (Drucker, 2014: pp. 86-88). چنین رویکردی، گاه به فراموشی نقش فاعل انسانی در تحلیل و انتقال معنا منجر می‌شود و زمینه‌ساز چرخشی معرفت‌شناختی در علوم انسانی معاصر می‌گردد.

بر این اساس، علوم انسانی دیجیتال واجد نوعی تحول روش‌شناختی و معرفت‌شناختی است که صرفاً در سطح ابزار یا روش باقی نمی‌ماند، بلکه در نحوه فهم حقیقت، انسان و معنا تأثیرگذار است. این مسئله، ضرورت واکاوی فلسفی و نقد مبانی آن را بیش‌ازپیش برجسته می‌سازد.

۲. چستی معرفت‌شناسی اسلامی

معرفت‌شناسی اسلامی، به‌مثابه شاخه‌ای بنیادین در فلسفه اسلامی، به بررسی حقیقت علم، ابزارهای شناخت، اعتبار معرفت، و مراتب آن در پرتو مبانی هستی‌شناختی توحیدی می‌پردازد. برخلاف معرفت‌شناسی مدرن که عمدتاً بر تجربه‌گرایی یا عقل‌گرایی صرف استوار است، معرفت‌شناسی اسلامی از منظری وجودی و وحدت‌گرا به علم می‌نگرد و پیوند وثیقی میان نفس، معلوم و هستی برقرار می‌سازد. در این بخش، به تبیین چستی معرفت در نگاه اسلامی، تفاوت آن با تلقی‌های متداول در علوم جدید، و مبانی‌ای همچون علم حضوری، مجرد نفس و اتحاد عالم و معلوم خواهیم پرداخت؛ مبانی‌ای که نقش تعیین‌کننده‌ای در نقد پیش‌فرض‌های اپیستمولوژیک علوم انسانی دیجیتال ایفا می‌کنند.

مروری بر تطور معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی

معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی از همان آغاز با دو مسئله بنیادین شکل گرفت: چیستی علم و امکان شناخت. اگرچه متکلمان اسلامی بر اعتبار معرفت یقینی در قالب ادراک تصدیقی تأکید داشتند، اما فلاسفه مسلمان، به‌ویژه ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا، به تحلیل هستی‌شناسانه علم پرداختند و شناخت را در پیوند با مراتب وجود نفس و اتحاد با معلوم تبیین کردند.

در معرفت‌شناسی اسلامی، علم به دو گونه حضوری و حصولی تقسیم می‌شود. علم حضوری، حضوری بی‌واسطه و وجودی معلوم نزد عالم است؛ به عبارت دیگر، نفس به ذات خود یا به موجودی مجرد یا حتی مادی که به او تعلق وجودی دارد، بدون واسطه صورت ذهنی آگاه است (صدرالمآلهین، ۱۳۸۲: ۳/۳۲۹). برخلاف آن، علم حصولی عبارت است از ادراک صورت ذهنی اشیاء و حصول آن صورت در ذهن، که واسطه در ادراک است. این تمایز اساسی، سنگ‌بنای بسیاری از نظریه‌های معرفت در حکمت اسلامی است، به‌ویژه در تبیین چیستی آگاهی، خطاناپذیری علم حضوری، و مراتب شناخت.

از نوآوری‌های برجسته ملاصدرا، نظریه اتحاد عالم و معلوم است. وی در نقد نظریه‌های پیشین که علم را صرفاً حضور صور در ذهن می‌دانستند، بر این باور بود که در لحظه‌ی ادراک، عالم، عین معلوم می‌شود؛ یعنی اتحاد وجودی میان فاعل شناسایی و متعلق شناخت روی می‌دهد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲: ۳/۳۴۵). در این دیدگاه، علم نه بازتاب صورت اشیاء، بلکه نوعی تجلی و تحقق وجودی است؛ و ادراک نه درون‌ذهنی صرف، بلکه امری وجودی و حضوری است. این نظریه، بنیان معرفت را بر پیوند وجودی میان نفس و معلوم می‌نهد و کاملاً با مدل‌های بازنمایی‌گرا در معرفت‌شناسی غرب جدید، که بر تفکیک سوژکت و ابژکت تأکید دارند، تفاوت دارد (نصر، ۱۹۹۳: ص ۱۱۵).

در فلسفه اسلامی، عقل نظری شاخه‌ای از قوه عاقله نفس ناطقه است که کارکرد اصلی آن دریافت معانی کلی، تدرج در مراتب شناخت و در نهایت اتصال با عقل فعال است. نفس ناطقه به‌عنوان جوهر مجردی که در عین تدبیر بدن، از آن مستقل است، فاعل شناخت به شمار می‌رود؛ یعنی همه ادراکات از سنخ تجلی وجودی معلوم در مراتب عقلانی نفس است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، الشفاء: ۱/۲۸۰). به‌ویژه در حکمت متعالیه، نفس در فرآیند شناخت، نه صرفاً دریافت‌کننده داده‌ها، بلکه فاعل فعال و متحقق به مراتب علم است.

این رویکرد به شدت در تعارض با مدل‌های داده‌محور در علوم انسانی دیجیتال قرار دارد؛ چرا که در این علوم، فعالیت انسانی تقلیل یافته و داده‌ها به عنوان عناصر بی طرف پردازش می‌شوند. اما در معرفت‌شناسی اسلامی، معنا، علم و ادراک، در گرو حضور وجودی فاعل انسانی و کیفیت وجودی اوست.

ب. بررسی مبانی اپیستمولوژیک علوم انسانی دیجیتال

علوم انسانی دیجیتال، فراتر از یک تحول فناورانه در ابزارهای تحلیل داده، حامل نوعی تحول معرفت‌شناختی نیز هست. این تحول متکی بر بنیان‌هایی از معرفت‌شناسی مدرن و پسامدرن است که بر مفاهیمی چون تجربه‌گرایی، داده‌محوری، نسبی‌گرایی و نفی یقین تأکید دارد. شناخت این مبانی برای نقد فلسفی و بازخوانی اسلامی آن ضرورت دارد، چرا که علوم انسانی دیجیتال با پیش‌فرض‌هایی وارد میدان تفسیر انسان، معنا و فرهنگ می‌شود که اغلب با دیدگاه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی اسلامی در تعارض بنیادین است. در این بخش، تلاش می‌شود مهم‌ترین مبانی اپیستمولوژیک حاکم بر این حوزه، از جمله «اصالت داده»، «ابزارگرایی»، «حذف فاعل شناسا» و «تجربی‌گرایی مطلق» شناسایی و تحلیل شود.

۱. تجربه‌گرایی داده‌محور

یکی از بنیادی‌ترین پیش‌فرض‌های علوم انسانی دیجیتال، اتکا به تجربه‌گرایی داده‌محور^۱ است؛ بدین معنا که حقیقت و معنا از دل انباشت داده‌های خام و تحلیل آماری آن‌ها استخراج می‌شود. در این نگرش، داده‌ها به مثابه مواد اولیه‌ی معرفت تلقی می‌شوند و تحلیل‌گر صرفاً با اعمال الگوریتم‌ها، الگوها و روش‌های آماری، «واقعیت» را کشف می‌کند (Kitchin, 2014: p.2) این رویکرد با نوعی تقلیل‌گرایی اپیستمولوژیک همراه است که در آن معرفت به «الگوهای قابل سنجش و تکرارپذیر» فروکاسته می‌شود. تجربه‌گرایی داده‌محور با این فرض بنیادین عمل می‌کند که داده‌ها بی طرف، خام و فارغ از هرگونه بار ارزشی یا نظری‌اند. این پیش‌فرض در ادبیات علوم انسانی دیجیتال به کرات تکرار شده و به شکل‌های مختلفی بیان می‌شود؛ از جمله در ایده‌ی «بگذار داده‌ها خود سخن بگویند»^۲ که به نوعی نفی نظریه‌پردازی پیشینی و تقدم تحلیل عددی بر تفسیر انسانی دلالت دارد (Anderson, 2008).

1. Data. driven Empiricism.

2. Instrumentalism.

با این حال، منتقدان بر آن‌اند که هیچ داده‌ای خنثی یا بی‌طرف نیست؛ چرا که هم در مرحله گردآوری و هم در مرحله تحلیل، داده‌ها متأثر از نظام‌های معنایی، اهداف پژوهشگر و چارچوب‌های نظری پنهان هستند (boyd & Crawford, 2012: p. 667). حتی انتخاب اینکه چه چیزی داده محسوب شود، خود نوعی تصمیم نظری و ارزش‌گذارانه است. از این‌رو، فرض بی‌طرفی داده‌ها نه تنها ساده‌انگارانه، بلکه گمراه‌کننده نیز هست.

از منظر معرفت‌شناسی اسلامی، این نوع تجربه‌گرایی، جایگاه فاعل شناسایی، کیفیت وجودی او، و مراتب معرفت (اعم از حضوری و حصولی) را نادیده می‌گیرد. در این تلقی، علم تنها انباشت داده نیست، بلکه نوعی حضور و اتحاد با معلوم است که فراتر از تحلیل آماری صرف قرار می‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۷: ۲۲۱/۲).

۲. ابزارگرایی و تکنوکراسی معرفت

یکی دیگر از مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی دیجیتال، ابزارگرایی^۱ است؛ رویکردی که دانش را نه برای کشف حقیقت، بلکه برای کارآمدی، کنترل و پیش‌بینی می‌طلبد. در این چارچوب، معرفت نه امری ذاتی و غایت‌مند، بلکه محصول کارکرد ابزارهای محاسبه، تجزیه و تحلیل و پردازش داده‌ها تلقی می‌شود (Feenberg, 2010: p. 7). ابزارهای دیجیتال مانند الگوریتم‌ها، نرم‌افزارهای تحلیل محتوا، موتورهای پردازش زبان طبیعی و غیره، نه فقط به‌عنوان وسایل کمکی، بلکه به‌مثابه شریک یا حتی جایگزین انسان در تولید دانش عرضه می‌شوند.

در این منظر، حقیقت تابع نتایج کارآمد و بازتولیدپذیر است و ارزش معرفتی هر گزاره‌ای با توان عملیاتی آن سنجیده می‌شود؛ چیزی که به سیطره‌ی نوعی تکنوکراسی معرفت می‌انجامد. در چنین نظامی، «دانای واقعی» نه فیلسوف یا متأمل، بلکه مهندس داده یا برنامه‌نویس الگوریتم‌ساز است که قادر است واقعیت انسانی را به‌صورت کد بازنمایی کند (Van Dijck, 2014: p. 198).

این نگرش، بر خلاف سنت فلسفی اسلامی است که علم را صرفاً ابزار کنترل و پیش‌بینی نمی‌داند، بلکه آن را نوعی کمال نفس و اتحاد با معلوم تلقی می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۴: ۳۲۸/۱). در حکمت متعالیه، ابزار تنها نقش مقدمه‌ای برای ادراک را دارد، نه آنکه اصل معرفت به ابزار تقلیل یابد. بر اساس نظریه‌ی اتحاد عالم و معلوم، معرفت تنها با حضور و شهود حقیقت تحقق می‌یابد، نه صرف تحلیل داده‌های بیرونی از طریق ابزارهای آماری یا محاسباتی.

از سوی دیگر، ابزارگرایی دیجیتال، نوعی خنثی‌انگاری ارزشی را القا می‌کند، گویی ابزارها نسبت به محتوا و هدف بی‌طرفند. در حالی که در سنت اسلامی، ابزارها نیز تابع غایات انسانی و مقاصد الهی‌اند، و استفاده از آن‌ها باید تحت هدایت عقل و وحی باشد، نه صرفاً منطق سودمندی.

۳. زبان محوری و ساختارگرایی

یکی دیگر از مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی دیجیتال، زبان محوری و اتکاء بر ساختارگرایی زبانی در تحلیل معرفت است. بر اساس این نگرش، زبان نه فقط وسیله‌ی بیان اندیشه، بلکه بستر اصلی شکل‌گیری خود اندیشه و معنا تلقی می‌شود. این تحول که از نیمه دوم قرن بیستم و با آثار فیلسوفانی چون ویتگنشتاین دوم، سوسور و فوکو شدت گرفت، سبب شد که معنا نه امری متعین در واقع، بلکه برساخته‌ای درون‌زبانی و وابسته به شبکه‌ای از روابط نشانه‌ای تعریف شود (Wittgenstein, 1953; Saussure, 2011).

در ساختارگرایی زبانی، معنا صرفاً حاصل روابط تقابلی واژگان با یکدیگر در درون یک ساختار است و نه بازتاب یا انکشاف حقیقتی بیرونی. علوم انسانی دیجیتال نیز با بهره‌گیری از زبان‌شناسی رایانشی، تحلیل گفتمان دیجیتال، و الگوریتم‌های پردازش زبان طبیعی (NLP)، ناخودآگاه درون این چارچوب فکری عمل می‌کند؛ گویی که انسان، فرهنگ و حتی حقیقت، در تحلیل نهایی، صرفاً متون و نشانه‌هایی پردازش‌پذیر هستند (Hayles, 2012: p. 45).

بر اساس این دیدگاه، واقعیت بیرونی اولویتی بر ساختار زبانی ندارد، بلکه هر آنچه هست، محصول «تولید زبانی» است؛ از این رو، «معنا» چیزی جز برساخته‌ای اجتماعی-زبانی نیست و هیچ‌گونه «معنای اصیل» یا «معنای ذاتی» وجود ندارد (Derrida, 1976: p. 18). این نگاه، نسبی‌گرایی معنایی و انکار قطعیت معرفتی را به‌عنوان لوازم خود به همراه دارد.

اما از منظر معرفت‌شناسی اسلامی و خاصه در حکمت متعالیه، معنا ریشه در واقعیت نفس‌الامری و وجود دارد و ذهن انسانی به‌واسطه‌ی اتحاد با معلوم، به آن نائل می‌شود. زبان صرفاً ابزاری برای انتقال یا ظهور بخشی از آن حقیقت است، نه منشأ یا خالق آن. ملاصدرا با تفکیک مراتب علم، تصریح می‌کند که معنا در مرتبه‌ای پیش‌زبانی و شهودی در نفس ناطقه شکل می‌گیرد و زبان تنها نمود بیرونی آن است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۸۷/۳). از این رو، نگاه صرفاً زبانی به معرفت، با مبنای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی فلسفه اسلامی ناسازگار است.

۴. حذف فاعل شناسایی

یکی از بنیادی‌ترین دگرگونی‌هایی که علوم انسانی دیجیتال در نسبت با معرفت بشری رقم زده، حذف یا تضعیف نقش فاعل شناسایی^۱ در فرآیند شناخت است. در رویکردهای سنتی فلسفه، خاصه در فلسفه اسلامی، معرفت امری است که در نسبت میان فاعل شناسایی‌کننده (انسان، نفس ناطقه) و معلوم تحقق می‌یابد. اما در چارچوب علوم انسانی دیجیتال، با استناد به الگوهای محاسبات‌محور، شناخت بیشتر به‌عنوان «برونداد یک سیستم» تعریف می‌شود؛ سیستمی که می‌تواند از داده‌های ورودی، به‌واسطه الگوریتم‌ها و محاسبات، نتیجه‌گیری کند.

در چنین نگاهی، شناخت دیگر محصول تعقل، تأمل و شهود انسانی نیست، بلکه نتیجه‌ای از پردازش داده‌ها توسط سامانه‌هایی است که از پیش به‌درستی طراحی و آموزش داده شده‌اند (Floridi, 2011: p. 28). این نگرش، فاعل انسانی را در بهترین حالت، به یک ناظر بیرونی یا مصرف‌کننده‌ی داده‌ها و در بدترین حالت، به یک متغیر ثانویه تقلیل می‌دهد. فرآیند شناخت، به‌جای آنکه تجربه‌ی زیسته‌ی یک فاعل ادراک‌کننده باشد، به فرایندی غیرفردی، غیرشهودی و غیرتأملی بدل می‌شود؛ چیزی شبیه به «محاسبه بدون حضور» (Hayles, 1999: p. 38).

این در حالی است که در معرفت‌شناسی اسلامی، معرفت امری عمیقاً شخصی، حضوری و وجودی است. نظریه اتحاد عالم و معلوم، که در حکمت متعالیه بسط یافته است، معرفت را نه فقط نوعی ارتباط، بلکه نوعی اتحاد وجودی میان فاعل و متعلق ادراک می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۴: ۳۳۲/۱). به‌عبارت دیگر، بدون حضور فاعلِ مدرک و تعین وجودی او، معرفتی شکل نمی‌گیرد.

حذف فاعلیت انسانی در رویکردهای دیجیتال، نه تنها بر فهم ما از «شناخت» تأثیر می‌گذارد، بلکه بر ارزش‌گذاری، مسئولیت اخلاقی، و معنا نیز سایه می‌افکند. اگر «دانایی» صرفاً خروجی یک الگوریتم باشد، دیگر نمی‌توان از تعهد معرفتی، خطاپذیری انسانی یا درک شهودی معنا سخن گفت. در نتیجه، غیبت فاعل شناسایی به فروکاستی جدی از حقیقت انسانی می‌انجامد.

ج. نقد معرفت‌شناختی بر پایه حکمت اسلامی

با تبیین مبانی معرفت‌شناختی حاکم بر علوم انسانی دیجیتال، اکنون می‌توان به بررسی تطبیقی و انتقادی این مبانی از منظر حکمت اسلامی پرداخت. حکمت متعالیه، که اوج تکوین معرفت‌شناسی اسلامی در سنت فلسفی مسلمانان است، نه تنها به تبیین مراتب علم و نحوه تعقل نفس انسانی می‌پردازد، بلکه در نظریه‌هایی چون اتحاد عالم و معلوم، علم حضوری و نقش جوهری عقل نظری، بنیادی‌ترین مباحث شناخت را با رویکردی وجودی تفسیر می‌کند. برخلاف معرفت‌شناسی علوم انسانی دیجیتال که شناخت را محصولی بیرونی، داده‌محور، و محاسباتی تلقی می‌کند، حکمت اسلامی شناخت را امری حضوری، درونی، و متکی بر اتحاد وجودی انسان با معلوم می‌داند. در این بخش تلاش می‌شود تا با اتکا به مبانی اصیل فلسفه اسلامی، به نقد دیدگاه‌های رایج در علوم انسانی دیجیتال پرداخته شود و ابعاد گمشده یا مغفول در آن‌ها روشن گردد.

۱. علم حضوری و فقدان آن در ساختار دیجیتال

یکی از مبانی بنیادین معرفت‌شناسی اسلامی، مفهوم علم حضوری است که نقش محوری در شناخت انسان ایفا می‌کند. علم حضوری، بر خلاف علم حصولی که بر اساس تصورات و مفاهیم انتزاعی و میانجی انجام می‌گیرد، نوعی از معرفت مستقیم، بدون واسطه و شهودی است که در آن فاعل شناخت به صورت حضور ذهنی با معلوم ارتباط برقرار می‌کند (محقق اردبیلی، ۱۳۷۵: ص ۴۵). این نوع علم، مبنای یقین و حضور حقیقت در نفس انسانی است و به عنوان یک رابطه وجودی، شناخت را از حالت صرفاً نظری و آماری خارج می‌کند.

در فلسفه اسلامی، ملاصدرا با تأکید بر اتحاد عالم و معلوم، علم حضوری را شاخص درجه کمال و اصالت معرفت می‌داند؛ جایی که ذهن و واقعیت، به صورت عینی و بی‌واسطه به هم می‌رسند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۴: ۳۳۵/۱). در این معنا، علم حضوری فراتر از دانش صرفاً مفهومی یا قراردادی است و به نوعی حضور وجودی و شهودی در عالم حقیقت اشاره دارد.

اما در ساختار علوم انسانی دیجیتال، این جایگاه از دست رفته است. دانش دیجیتال عمدتاً بر پایه پردازش داده‌ها و الگوریتم‌های آماری بنا شده که فاقد بعد شهودی و حضوری است. داده‌ها به صورت جداگانه و آماری تحلیل می‌شوند و فاعل انسانی در فرایند شناخت به عاملی صرفاً واسط

یا ناظر تبدیل می‌شود. شناخت در این چارچوب، فرآیندی غیرحضور و غیرشهودی است که به جای حضور مستقیم در معرفت، با میانجی‌گری داده‌های خام و پردازش ماشینی صورت می‌گیرد (Floridi, 2011).

این فقدان علم حضوری باعث می‌شود که معرفت در علوم انسانی دیجیتال، علی‌رغم دقت و حجم اطلاعات بالا، از کفایت وجودی و عمق معنایی محروم باشد و به نوعی صرفاً به سطح ظاهری و کمی واقعیت بسنده کند. در نتیجه، این رویکرد نمی‌تواند به فهم عمیق انسان و معنای وجودی او دست یابد و با مبانی فلسفی اسلامی تعارض می‌یابد.

۲. فاعلیت نفس و مسأله تأویل معنا

در فلسفه اسلامی، به ویژه در حکمت متعالیه، شناخت صرفاً فرآیندی مکانیکی یا دریافت داده‌های خام نیست؛ بلکه عملی است که به وسیله‌ی نفس ناطقه، به‌عنوان فاعل شناسایی‌کننده و موجودی آگاه، انجام می‌شود. نفس ناطقه نه تنها دریافت‌کننده‌ی منفعل اطلاعات نیست، بلکه با به‌کارگیری عقل نظری و نیروهای درونی خود، در فرایند شناخت، حضور فعال و مستقیم دارد (صدرالمتألهین، ۱۳۸۴: ۱۴۲/۲). این فاعلیت نفس، باعث می‌شود که شناخت به‌صورت عمیق و با بهره‌گیری از نیروهای ادراکی و شهودی، معنا را از لایه‌های ظاهری داده‌ها و اطلاعات فراتر ببرد. در این چارچوب، معنا صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از داده‌های عددی یا نمادهای دیجیتال قابل تحلیل نیست، بلکه پدیده‌ای پیچیده است که در بسترهای فرهنگی، تاریخی و معنوی شکل می‌گیرد و نیازمند تأویل و تفسیر فعال است. این تأویل فرآیندی است که به‌واسطه‌ی نفس ناطقه و عقل نظری صورت می‌گیرد و در آن، معنا از سطح صرف داده‌ها به درکی چندبُعدی و متکامل ارتقاء می‌یابد (Nasr, 2006).

به عبارت دیگر، فهم عمیق معنا نیازمند وجود یک فاعل شناخت است که توانایی تفکر انتقادی، شهود حضوری، و بازخوانی تاریخی-فرهنگی را داشته باشد. این فاعل انسانی قادر است لایه‌های مختلف معانی را کشف و مفاهیم را در زمینه‌های گسترده‌تر و با توجه به متغیرهای معنایی تفسیر کند. این ویژگی، از مهم‌ترین تفاوت‌های بنیادین بین معرفت‌شناسی اسلامی و رویکردهای دیجیتال در علوم انسانی است.

در مقابل، علوم انسانی دیجیتال با اتکا به پردازش داده‌های بزرگ و الگوریتم‌های یادگیری ماشینی، به نوعی به کاهش معنا به داده‌های کمی و الگوهای آماری می‌انجامد که فاقد توان تأویل و بازتولید معنایی هستند (Floridi, 2014). داده‌ها در این رویکرد، صرفاً نشانه‌هایی هستند که بدون حضور فاعل انسانی و فرآیند تأویل، نمی‌توانند به معنای غنی و پیچیده‌ای تبدیل شوند. این محدودیت باعث می‌شود که درک معنای عمیق فرهنگی، دینی و فلسفی که بخش عمده‌ای از علوم انسانی را تشکیل می‌دهند، از دست برود.

به عنوان مثال، در بررسی مفهوم «عدل» در متون اسلامی، ابزارهای دیجیتال ممکن است تنها به شمارش فراوانی واژه‌ها یا استخراج الگوهای آماری بسنده کنند؛ اما معنای عمیق «عدل» که در فلسفه اسلامی دارای ابعاد اخلاقی، وجودی و الهی است، بدون تأویل فعال نفس ناطقه قابل دسترسی نیست (Nasr, 2006). پژوهشگر با تکیه بر عقل نظری و شهود، می‌تواند این مفهوم را در چارچوبی جامع و منسجم درک کند، در حالی که تحلیل داده‌محور فاقد این ظرفیت است (Floridi, 2014).

این تفاوت نشان‌دهنده محدودیت رویکرد داده‌محور در علوم انسانی دیجیتال است که صرفاً به داده‌های کمی و الگوریتمی اتکا دارد و از حضور و فاعلیت نفس انسانی محروم است. بر این اساس، فقدان فاعلیت نفس در این رویکرد، موجب می‌شود که فهم و تفسیر مفاهیم عمیق فرهنگی و دینی به صورت سطحی و مکانیکی انجام شود و ظرفیت معنایی واقعی آنها از دست برود (Floridi, 2014; Nasr, 2006).

بنابراین، فقدان فاعلیت نفس و حذف نقش آن در فرایند شناخت در علوم انسانی دیجیتال، نه تنها به کاهش کیفیت شناخت انسانی منجر می‌شود، بلکه امکان فهم درست و عمیق معانی را محدود می‌کند. این نکته مهمی است که باید در طراحی و توسعه این علوم مورد توجه قرار گیرد، چرا که شناخت انسانی، به‌ویژه در زمینه معارف دینی و فرهنگی، امری فراتر از تحلیل داده‌ای صرف است و نیازمند حضور و فاعلیت فکری و وجودی انسان است.

۳. اتحاد عالم و معلوم و نقد عینیت‌گرایی دیجیتال

یکی از مهم‌ترین آموزه‌های معرفت‌شناسی فلسفه اسلامی، نظریه اتحاد عالم و معلوم است که بر اساس آن، در فرآیند شناخت، فاعل (عالم) و موضوع شناخت (معلوم) به طور کامل از هم تفکیک پذیر نیستند. این نظریه، تأکید می‌کند که شناخت واقعی، فرایندی وحدت‌بخش است که در آن، عالم و معلوم به صورت متحد و پیوسته در ذهن فاعل ظاهر می‌شوند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۴: ۹۸/۱).

این دیدگاه با رویکرد عینیت‌گرایانه و داده‌محور علوم انسانی دیجیتال در تضاد است که تلاش می‌کند فاعل شناخت را حذف یا به حداقل برساند و تنها به جمع‌آوری و تحلیل داده‌های عینی و قابل سنجش تکیه دارد. عینیت‌گرایی دیجیتال، با فرض امکان استخراج کامل معنا و شناخت صرفاً از داده‌های خام و الگوریتم‌های آماری، نادیده می‌گیرد که شناخت انسانی، فراتر از داده‌ها، نیازمند حضور فعال و مؤثر فاعل شناخت است (Floridi, 2014).

یکی از چالش‌های مهم علوم انسانی دیجیتال، ناتوانی در فهم عمیق پدیده‌های انسانی است که غالباً پیچیده، چندبُعدی و معنابخش هستند. پدیده‌های انسانی همچون احساسات، باورها، ارزش‌ها و نمادهای فرهنگی، صرفاً با داده‌های عددی قابل توضیح نیستند؛ زیرا این پدیده‌ها در چارچوبی از تجربیات زیسته و زمینه‌های معنایی شکل می‌گیرند که با رویکرد داده‌محور قابل فهم کامل نیستند (Dreyfus, 1992).

بر اساس نظریه اتحاد عالم و معلوم، شناخت انسانی پیوند ناگسستنی با فاعل شناخت دارد و تفکیک کامل فاعل و متعلق شناخت، هم از منظر فلسفی و هم از منظر معرفت‌شناسی اسلامی ممکن نیست (صدرالمآلهین، ۱۳۸۴). این نکته نقد جدی بر عینیت‌گرایی دیجیتال است که گویی داده‌ها خود به خود و بدون فاعل انسانی می‌توانند معانی و مفاهیم را به طور کامل بازنمایی کنند. بنابراین، بدون پذیرش حضور و نقش فعال فاعل شناخت، فهم کامل و عمیق علوم انسانی ممکن نیست و علوم انسانی دیجیتال نیازمند بازاندیشی اساسی در مبانی معرفت‌شناختی خود است.

د. پیامدها و چشم‌اندازها

نقد مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی دیجیتال از منظر فلسفه اسلامی، پیامدهای نظری و عملی گسترده‌ای برای آینده پژوهش‌های انسانی و میان‌رشته‌ای دارد. با روشن‌شدن کاستی‌های رویکرد داده‌محور و فقدان مؤلفه‌هایی چون علم حضوری، فاعلیت نفس و اتحاد عالم و معلوم، لزوم بازاندیشی در شیوه‌های تحلیل دیجیتال آشکار می‌شود. این بازاندیشی می‌تواند زمینه‌ساز توسعه رویکردهایی باشد که در آن، معنا و حضور انسانی در فرایند شناخت نادیده گرفته نشود و ابزارهای دیجیتال به جای جانشینی برای عقل و فهم، در خدمت تعالی آن قرار گیرند. در این بخش، به بررسی پیامدهای معرفت‌شناختی این نقد و نیز چشم‌اندازهایی برای علوم انسانی بومی‌شده و معنا‌محور پرداخته می‌شود.

۱. آسیب‌شناسی کاربرد الگوریتم‌های بی‌روح در تحلیل متون دینی و فلسفی

تحلیل متون دینی و فلسفی، برخلاف متون خنثی یا صرفاً گزارشی، نیازمند درک عمیق از زمینه‌های معنایی، مقاصد مؤلف، سیر تاریخی مفاهیم، و حضور فعال فاعل انسانی در فرایند تأویل است. اما بسیاری از روش‌های علوم انسانی دیجیتال، به‌ویژه آن‌هایی که بر الگوریتم‌های استخراج داده و پردازش زبان طبیعی مبتنی هستند، فاقد توان درک لایه‌های باطنی و وجودی متن‌اند؛ چرا که صرفاً به شمارش واژه‌ها، هم‌رخدادی‌ها، یا الگوهای آماری می‌پردازند و قادر به درک مقاصد و معانی عرفانی، حکمی یا تأویلی نیستند (Zhu, 2019).

برای مثال، الگوریتم‌های متداول تحلیل محتوا نمی‌توانند تفاوت معنایی واژه «نور» را در قرآن کریم، حکمت اشراق، و فلسفه ملاصدرا دریابند، چرا که معنای این واژه در هر نظام فکری، در بستر نظام مفهومی خاص و با ارجاع به هستی‌شناسی متمایز فهم می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۸۴: ۳۲۱/۱؛ Nasr, 2006). این ضعف، زمانی بحرانی‌تر می‌شود که ابزارهای دیجیتال بدون نظارت فاعل آگاه و متخصص، به تحلیل متون پیچیده‌ای مانند آثار ابن عربی، سهروردی یا ملاصدرا گماشته شوند.

در چنین شرایطی، الگوریتم‌های بی‌روح، که نه دارای علم حضوری‌اند، نه قوه تأویل دارند، و نه قادر به شهود کل‌گرایانه‌اند، صرفاً به تحلیل صوری و سطحی از متن بسنده می‌کنند. این مسأله نه تنها فهم را تحریف می‌کند، بلکه می‌تواند به تقلیل‌گرایی معرفتی بینجامد که در آن، مفاهیم غنی فلسفی و دینی به داده‌های آماری تقلیل می‌یابند (Capurro, 2006).

از منظر فلسفه اسلامی، چنین مواجهه‌ای با متن، ناشی از غفلت از حقیقت فاعل شناخت و نسبت حضوری او با معناست. در حالی که فهم متون دینی و فلسفی نیازمند حضور نفس ناطقه‌ای است که با مفاهیم زیسته و اتحاد با معلوم، به شناخت شهودی دست یابد (صدرالمتألهین، ۱۳۸۴: ۱۰۲/۲).

بنابراین، استفاده از الگوریتم‌های داده‌محور بدون تأمل معرفت‌شناختی، در تحلیل متون معنابنایه، نه تنها ناکافی بلکه مخرب نیز هست و نیازمند بازاندیشی جدی است.

۲. ضرورت بازانديشی در کاربرد علوم دیجیتال در حوزه علوم انسانی اسلامی

با رشد فزاینده کاربرد فناوری‌های دیجیتال در تحلیل داده‌های علوم انسانی، بسیاری از پژوهشگران مسلمان نیز به سوی بهره‌گیری از ابزارهایی مانند تحلیل متن دیجیتال، شبکه‌های معنایی و هوش مصنوعی در مطالعات دینی و فلسفی گرایش یافته‌اند. با این حال، بهره‌برداری از این فناوری‌ها در بستر علوم انسانی اسلامی، نیازمند بازانديشی در بنیان‌های فلسفی، معرفت‌شناختی و روشی است؛ چراکه بسیاری از این ابزارها بر پایه پیش‌فرض‌هایی شکل گرفته‌اند که با مبانی فلسفه اسلامی در تعارض‌اند (Euben, 2006: 14).

در منظومه فلسفه اسلامی، شناخت نه صرفاً نتیجه پردازش داده‌ها، بلکه حاصل سیر وجودی فاعل شناسا به سوی اتحاد با معلوم است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۴: ۲۵۰/۳). در حالی که مدل‌های دیجیتال، فاعل را به مشاهده‌گر بیرونی تقلیل داده و معنا را از ساختارهای آماری یا همبستگی‌های صوری استنباط می‌کنند. این امر، به‌ویژه در حوزه علوم انسانی اسلامی که بنیان آن بر فهم وجودی، وحیانی و شهودی است، می‌تواند به گسست معرفت از حقیقت بینجامد (Nasr, 1981: 113).

از سوی دیگر، رویکردهای دیجیتال غالب، بر پایه پارادایم پوزیتیویستی یا ساختارگرایی متأخر بنا شده‌اند که در آن، متن دینی یا حکمی به داده‌ای قابل تجزیه بدل می‌شود؛ حال آن‌که در سنت اسلامی، معنا از طریق فهم تأویلی و حضور قلبی قابل دستیابی است (مطهری، ۱۳۷۵: ص ۷۹). از این‌رو، علوم انسانی اسلامی برای استفاده معنادار از ابزارهای دیجیتال، باید نخست به بازتعریف فلسفی جایگاه ابزار در فرآیند فهم پردازد و سپس، با بومی‌سازی روش‌ها و مدل‌ها، سازگاری آن‌ها با مبانی اسلامی را تضمین کند. این فرآیند نه یک نفی تکنولوژی، بلکه اصلاح نسبت ابزار و معنا در افق فلسفی اسلامی است.

۳. امکان طراحی مدل معرفتی تلفیقی با حفظ اصول فلسفه اسلامی

با وجود چالش‌های بنیادین میان مبانی علوم انسانی دیجیتال و معرفت‌شناسی اسلامی، نمی‌توان ضرورت بهره‌گیری از ظرفیت‌های فناورانه را در توسعه علوم انسانی اسلامی نادیده گرفت. آنچه ضروری می‌نماید، طراحی یک مدل معرفتی تلفیقی است که از یک سو به حفظ اصول فلسفه اسلامی پایبند باشد، و از سوی دیگر، از ابزارهای نوین تحلیل دیجیتال در خدمت تعمیق فهم، بهره‌گیرد.

در این مسیر، نخست باید تمایز میان ابزار و مبنا به درستی تفکیک شود. ابزارهای دیجیتال، چنانچه صرفاً در مقام «معین» و نه «مبنا»، در خدمت فاعل شناسای حکیم و مؤمن به کار گرفته شوند، می‌توانند نقش مکمل داشته باشند؛ به‌ویژه در تسهیل بازیابی داده‌ها، دسته‌بندی منابع، و تطبیق متون گسترده (Ihde, 1990: 45). با این حال، مدل معرفتی حاصل، تنها زمانی مشروعیت می‌یابد که در ساختار آن، اصولی مانند اتحاد عالم و معلوم، تقدم علم حضوری بر حصولی، و فاعلیت نفس ناطقه در ادراک محفوظ بماند (صدرالمآلهین، ۱۳۸۴: ۱۲۵/۴).

از سوی دیگر، طراحی چنین مدل تلفیقی، نیازمند بازخوانی انتقادی فناوری دیجیتال از منظر فلسفه اسلامی است. باید تحلیل کرد که کدام بخش از منطق فناوری، قابلیت‌سازی با نگاه وجودی و معنابندی اسلامی را دارد و کدام بخش مستلزم تصحیح و بومی‌سازی است (Nasr, 2006). برای مثال، مفهوم «هوش» در هوش مصنوعی باید از تلقی صرفاً محاسباتی به تلقی وجودی و ادراکی بازتعریف شود، تا امکان تقرب آن به مدل معرفتی اسلامی فراهم گردد (Bagheri & Shomali, 2023).

در نهایت، می‌توان گفت که مدل معرفتی تلفیقی اسلامی-دیجیتال، تنها زمانی ثمربخش خواهد بود که نه در تقلید از علوم انسانی غربی، بلکه در تعمیق بنیان‌های فلسفه اسلامی و توسعه ابزارهای متن‌مدار بومی شده ریشه داشته باشد؛ الگویی که در آن، فناوریانه بودن مانع شهود، تأویل، و تعمق نگردد، بلکه آن را تسهیل و تقویت کند.

۴. پیشنهاداتی برای توسعه «علوم انسانی اسلامی دیجیتال» با رویکرد انتقادی

توسعه «علوم انسانی اسلامی دیجیتال» به‌عنوان یک حوزه نوپدید، مستلزم نگاهی انتقادی به مبانی نظری، روش‌شناختی و فناوری‌های به‌کاررفته در علوم انسانی دیجیتال متعارف است. این حوزه تنها با انطباق سطحی ابزارهای دیجیتال با متون اسلامی شکل نمی‌گیرد، بلکه نیازمند بازسازی مفهومی فناوری بومی‌سازی معرفت‌شناسانه آن در چارچوب فلسفه اسلامی است (Nasr, 1981: 65).

نخستین گام در این مسیر، تدوین فلسفه فناوری اسلامی است که بتواند جایگاه، کارکرد و حدود ابزارهای دیجیتال را از منظر وجودشناسی و معرفت‌شناسی اسلامی تعیین کند. چنین چارچوبی باید بر اصولی چون حضور شهودی فاعل شناسایی، معنابندی متن، و ارتباط وجودی با حقیقت استوار باشد (مطهری، ۱۳۷۵: ۷۲/۶). در غیر این صورت، استفاده بی‌واسطه از مدل‌های پوزیتیویستی، به فروکاست معارف اسلامی به داده‌های آماری و الگوریتم‌های بی‌روح می‌انجامد.

دوم، باید به جای تقلید از الگوهای غربی، مدل‌های تحلیل متون و شبکه‌های مفهومی بر پایه ساختار زبان قرآنی و حکمت اسلامی توسعه یابد؛ به گونه‌ای که معنا نه در روابط کمی واژگان، بلکه در بافت معنوی، سیاق تأویلی و پیوستار وجودی کلمات کشف گردد (Rahman, 1984: 103).

سوم، آموزش و تربیت نیروهای متخصص در «فلسفه اسلامی فناوری» ضروری است؛ پژوهشگرانی که هم با منطق علم حضوری، تأویل عرفانی و اصول اجتهادی آشنا باشند، و هم قدرت تحلیل ساختارهای داده‌محور و نرم‌افزارهای تحلیل متن را دارا باشند. چنین ترکیبی می‌تواند شکاف معرفتی موجود میان دو ساحت سنت و فناوری را پر کند (Shaker, 2021).

در نهایت، توسعه این حوزه باید در دل نهادهای علمی اسلامی و با نظارت هیئت‌های علمی متشکل از حکمای اسلامی، مهندسان داده، و متخصصان علوم انسانی صورت گیرد؛ تا از انحراف‌های معرفتی و سیطره ابزارگرایی جلوگیری شود.

نتیجه‌گیری

بررسی حاضر نشان داد که علوم انسانی دیجیتال، علی‌رغم ظرفیت‌های فناورانه گسترده در تحلیل داده‌های انسانی، از بنیان‌های معرفت‌شناختی خاصی تبعیت می‌کند که عمدتاً متأثر از رویکردهای تجربه‌گرایانه، اثبات‌گرایانه و عینیت‌گرای مدرن است. در این ساختار، داده خام به‌مثابه اساس شناخت تلقی می‌شود، و تحلیل آماری جایگزین فهم تأویلی و شهودی از پدیده‌های انسانی می‌گردد. این مبنا، اگرچه در فهم سطوح ظاهری اطلاعات مفید است، اما در مواجهه با لایه‌های ژرف‌تر معنا، به‌ویژه در متون دینی، فلسفی و وجودی، دچار نارسایی و تقلیل‌گرایی معرفتی می‌شود. از سوی دیگر، فلسفه اسلامی با تکیه بر اصولی چون علم حضوری، اتحاد عالم و معلوم، و نقش فعال نفس ناطقه در فرآیند شناخت، تصویری متفاوت و عمیق‌تر از ادراک و فهم ارائه می‌دهد؛ تصویری که در آن، معنا امری وجودی، شهودی و قابل ادراک از طریق اتحاد وجودی فاعل و متعلق است، نه صرفاً برساخته‌ای از داده و محاسبه.

بر این اساس، مهم‌ترین دستاورد این مقاله تأکید بر لزوم بازنگری در مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی دیجیتال و ضرورت بازگشت به اصول فلسفه اسلامی در طراحی نظریه‌های شناخت در عصر

دیجیتال است. بدون چنین بازنگری‌ای، هرگونه تلفیق ابزار دیجیتال با علوم انسانی اسلامی، در نهایت به نوعی انفعال معرفتی و واگذاری فهم به منطق بی‌طرف‌نمای محاسبات خواهد انجامید. در نهایت، برای توسعه علوم انسانی اسلامی در جهان دیجیتال، باید مدلی تلفیقی و بومی طراحی گردد که در آن، ابزار دیجیتال در خدمت فاعل شناسای حکیم قرار گیرد، نه اینکه جایگزین ادراک حضوری و تأمل معنوی گردد. چنین مدلی، می‌تواند زمینه‌ساز تمدن‌سازی علمی-فرهنگی در ساحت اسلامی باشد و راهی نو برای بازاندیشی در نسبت فناوری، معنا و انسان در دوران معاصر بگشاید.

فهرست منابع

- ابن سینا، ابوعلی، (۱۴۰۴ق)، الشفاء: الالهیات و النفس (ج ۱)، قم: منشورات المكتبة الحکمة. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۵)، نهاية الحکمة، قم: نشر اسلامی.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، (۱۳۸۰)، الأسفار الأربعة العقلية (ج ۳)، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- _____، (۱۳۸۲)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلية الأربعة (ج ۳)، قم: دار احیاء التراث العربی.
- _____، (۱۳۸۴)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلية الأربعة (جلدهای ۱، ۲ و ۴)، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۵)، مجموعه آثار: آشنایی با علوم اسلامی (ج ۶)، تهران: صدرا.
- محقق اردبیلی، (۱۳۷۵)، شرح اصول کافی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۸۷)، آموزش فلسفه (ج ۲)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- Anderson, C. (2008). The end of theory: The data deluge makes the scientific method obsolete. *Wired Magazine*, 16.(۷)
- Bagheri, A., & Shomali, M. A. (2023). Artificial intelligence and epistemology in Islamic thought: Rethinking intelligence and presence. *Islamic Philosophy and Technology*, 2(1), 55–78.
- Berry, D. M. (2012). *Understanding Digital Humanities*. London: Palgrave Macmillan.
- boyd, d., & Crawford, K. (2012). Critical questions for big data: Provocations for a cultural, technological, and scholarly phenomenon. *Information, Communication & Society*, 15(5), 662–679.
- Capurro, R. (2006). Towards an ontological foundation of information ethics. *Ethics and Information Technology*, 8(3), 175–186.
- Derrida, J. (1976). *Of Grammatology* (G. Spivak, Trans.). Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Dreyfus, H. L. (1992). *What Computers Still Can't Do: A Critique of Artificial Reason*. Cambridge, MA: MIT Press.

- Drucker, J. (2014). *Graphesis: Visual Forms of Knowledge Production*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Euben, R. (2006). *Journeys to the Other Shore: Muslim and Western Travelers in Search of Knowledge*. Princeton University Press.
- Feenberg, A. (2010). *Between Reason and Experience: Essays in Technology and Modernity*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Floridi, L. (2011). *The Philosophy of Information*. Oxford: Oxford University Press.
- Floridi, L. (2014). *The Fourth Revolution: How the Infosphere is Reshaping Human Reality*. Oxford: Oxford University Press.
- Hayles, N. K. (1999). *How We Became Posthuman: Virtual Bodies in Cybernetics, Literature, and Informatics*. Chicago: University of Chicago Press.
- Hayles, N. K. (2012). *How We Think: Digital Media and Contemporary Technogenesis*. Chicago: University of Chicago Press.
- Ihde, D. (1990). *Technology and the Lifeworld: From Garden to Earth*. Bloomington: Indiana University Press.
- Nasr, Seyyed Hossein (1993). *Knowledge and the Sacred*. Albany: SUNY Press.
- Shaker, Rabab (2021). "Integrating Traditional Islamic Epistemology with Digital Humanities: A Methodological Framework." *Journal of Islamic Studies and Technology*, 4(2), 45–67.
- Rahman, Fazlur (1984). *Islam and Modernity: Transformation of an Intellectual Tradition*. Chicago: University of Chicago Press.
- Kirschenbaum, M. G. (2010). What is digital humanities and what's it doing in English departments? *ADE Bulletin*, 150, 55–61.
- Kitchin, R. (2014). *The Data Revolution: Big Data, Open Data, Data Infrastructures and Their Consequences*. London: SAGE.
- Nasr, S. H. (1981). *Science and Civilization in Islam*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

- Nasr, S. H. (1993). *Knowledge and the Sacred*. Albany: SUNY Press.
- Nasr, S. H. (2006). *Islamic Science: An Illustrated Study*. Bloomington: World Wisdom, Inc.
- Nasr, S. H. (2006). *Islam, Science, Muslims, and Technology: Seyyed Hossein Nasr in Conversation with Muzaffar Iqbal*. Kitchener: Islamic Book Trust.
- Rahman, F. (1984). *Islam and Modernity: Transformation of an Intellectual Tradition*. Chicago: University of Chicago Press.
- Saussure, F. de. (2011). *Course in General Linguistics* (P. Meisel, Ed.). New York: Columbia University Press.
- Schreibman, S., Siemens, R., & Unsworth, J. (Eds.). (2004). *A Companion to Digital Humanities*. Oxford: Blackwell.
- Shaker, R. (2021). Integrating traditional Islamic epistemology with digital humanities: A methodological framework. *Journal of Islamic Studies and Technology*, 4(2), 45–67.
- Van Dijck, J. (2014). Datafication, dataism and dataveillance: Big data between scientific paradigm and ideology. *Surveillance & Society*, 12(2), 197–208.
- Wittgenstein, L. (1953). *Philosophical Investigations* (G. E. M. Anscombe, Trans.). Oxford: Blackwell.
- Zhu, J. (2019). *Demystifying Digital Humanities: A Critical Introduction*. London: Routledge.

References

- Anderson, C. (2008). The end of theory: The data deluge makes the scientific method obsolete. *Wired Magazine*, 16(7).
- Avicenna. (1404 AH). *The Book of Healing: Divine Sciences and the Soul* (Vol. 1). Qom: Al-Maktaba al-Hikma Publications.
- Bagheri, A., & Shomali, M. A. (2023). Artificial intelligence and epistemology in Islamic thought: Rethinking intelligence and presence. *Islamic Philosophy and Technology*, 2(1), 55–78.
- Berry, D. M. (2012). *Understanding Digital Humanities*. London: Palgrave Macmillan.
- boyd, d., & Crawford, K. (2012). Critical questions for big data: Provocations for a cultural, technological, and scholarly phenomenon. *Information, Communication & Society*, 15(5), 662–679.
- Capurro, R. (2006). Towards an ontological foundation of information ethics. *Ethics and Information Technology*, 8(3), 175–186.
- Derrida, J. (1976). *Of Grammatology* (G. Spivak, Trans.). Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Dreyfus, H. L. (1992). *What Computers Still Can't Do: A Critique of Artificial Reason*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Drucker, J. (2014). *Graphesis: Visual Forms of Knowledge Production*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Euben, R. (2006). *Journeys to the Other Shore: Muslim and Western Travelers in Search of Knowledge*. Princeton University Press.
- Feenberg, A. (2010). *Between Reason and Experience: Essays in Technology and Modernity*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Floridi, L. (2011). *The Philosophy of Information*. Oxford: Oxford University Press.
- Floridi, L. (2014). *The Fourth Revolution: How the Infosphere is Reshaping Human Reality*. Oxford: Oxford University Press.
- Hayles, N. K. (1999). *How We Became Posthuman: Virtual Bodies in Cybernetics, Literature, and Informatics*. Chicago: University of Chicago Press.
- Hayles, N. K. (2012). *How We Think: Digital Media and Contemporary Technogenesis*. Chicago: University of Chicago Press.
- Ihde, D. (1990). *Technology and the Lifeworld: From Garden to Earth*. Bloomington: Indiana University Press.
- Kirschenbaum, M. G. (2010). What is digital humanities and what's it doing in English departments? *ADE Bulletin*, 150, 55–61.
- Kitchin, R. (2014). *The Data Revolution: Big Data, Open Data, Data Infrastructures and Their Consequences*. London: SAGE.
- Mohagheq Ardabili. (1375). *Commentary on Usul Kafi*. Tehran: University of Tehran Press.

- Motahhari, M. (1375). *Collected Works: Familiarity with Islamic Sciences* (Vol. 6). Tehran: Sadra.
- Misbah Yazd, M. T. (1387). *Teaching Philosophy* (Vol. 2). Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Nasr, S. H. (1981). *Science and Civilization in Islam*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Nasr, S. H. (1993). *Knowledge and the Sacred*. Albany: SUNY Press.
- Nasr, S. H. (2006). *Islamic Science: An Illustrated Study*. Bloomington: World Wisdom, Inc.
- Nasr, S. H. (2006). *Islam, Science, Muslims, and Technology: Seyyed Hossein Nasr in Conversation with Muzaffar Iqbal*. Kitchener: Islamic Book Trust.
- Rahman, F. (1984). *Islam and Modernity: Transformation of an Intellectual Tradition*. Chicago: University of Chicago Press.
- Saussure, F. de. (2011). *Course in General Linguistics* (P. Meisel, Ed.). New York: Columbia University Press.
- Sadr al-Din Shirazi (Mulla Sadra). (1380). *Al-Asfar al-Arba'a al-'Aqliyya* (Vol. 3). Qom Islamic Publications Institute.
- Sadr al-Din Shirazi (Mulla Sadra). (1382). *Al-Hikma al-Muta'aliya fi al-Asfar al-'Aqliyya al-Arba'a* (Vol. 3). Qom: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi.
- Sadr al-Din Shirazi (Mulla Sadra). (1384). *Al-Hikma al-Muta'aliya fi al-Asfar al-'Aqliyya al-Arba'a* (Vols. 1, 2, & 4). Qom: Islamic Publications Institute.
- Schreibman, S., Siemens, R., & Unsworth, J. (Eds.). (2004). *A Companion to Digital Humanities*. Oxford: Blackwell.
- Shaker, R. (2021). Integrating traditional Islamic epistemology with digital humanities: A methodological framework. *Journal of Islamic Studies and Technology*, 4(2), 45–67.
- Tabatabaei, M. H. (1375). *Nahayat al-Hikma*. Qom: Islamic Publications. Translated to English: Tabatabaei, M. H. (1375). *The Ultimate Wisdom*. Qom: Islamic Publications.
- Van Dijck, J. (2014). Datafication, dataism and dataveillance: Big data between scientific paradigm and ideology. *Surveillance & Society*, 12(2), 197–208.
- Wittgenstein, L. (1953). *Philosophical Investigations* (G. E. M. Anscombe, Trans.). Oxford: Blackwell.
- Zhu, J. (2019). *Demystifying Digital Humanities: A Critical Introduction*. London: Routledge.